

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

تیمور شاه تیموری

المان - 22 دسمبر 2012

قتل یک دختر پانزده ساله در ولایت قندز

بتاریخ 20 دسمبر مطابق 30 قوس در رسانه ها اعلام شد که یک دختر 15 ساله به نام فاطمه در ولسوالی امام صاحب قندز در ملا عام به ضرب گلوله به قتل رسیده و در خبر اضافه شد که تاکنون چهارده قتل درین ولایت بهمین نهج صورت گرفته و پولیس اظهار داشت که به این اتهام دو نفر دستگیر شده و در اظهار دومی پولیس این دو نفر به یکنفر تقلیل یافت که البته در فاصله زمانی کوتاه به هر منظوری که بوده یکنفر از چنگ قانون و پولیس نجات یافته است.

درین گونه موارد آنچه مروج است و جریان دارد این است که گفته میشود تحقیق جریان دارد و یکی دو نهاد از حقوق بشر و وزارت خانها اظهار تأسف میکنند و بعضی دیگر حتی خود رئیس جمهور این نوع اعمال را بعضاً بشدت و بعضاً بدون شدت محکوم میکند و هم گاهی نقدینه ای به ورثه مقتول پرداخته میشود. ولی بزودی موضوع خاموش و بفراموشی سپرده میشود و هیچگاه و هیچکس از ختم و نتیجه آگاهی حاصل نمیکند و فقط بازماندگان و فامیل این مقتولان ظلم و بیعدالتی میدانند که چه بر سر شان می آید. چنانچه 14 مورد در ولایت قندوز که شاید در جریان و یا قسمتی همین سال بوده باشد و صدها مورد دیگر در هر کنج و کنار مملکت به شکلی که گفته شد جریان دارد.

فامیلی که یک عضو خود را از دست داده است و متیقن است به هر جا که برود و به هر در که سر خود را بکوبد، چیزی بدستش نمی آید، آیا چه حال و احوال خواهد داشت، زیرا او واضحاً میبیند که نه عدالتی در جریان است و نه کسی حق برای مظلومان قائل است و نه با ظالمان

مطابق به قانون رفتار و مجازات میشوند، بلکه بزودترین فرصت رها و یا تبرئه میگردند و یا بنام فرار از زندان آزاد میشوند و باز هم مظلومان از ترس تجاوز و تعدی مجدد آنها در هراس اند و آرام ندارند. بطور یقین تمام واقعاتی را که رخ داده و یا رخ میدهد بهمین شکلی که گفته شد قبول نمائید. خواننده محترم از قندوز نمی بر آئیم و به چند سال در همین ولایت بر میگردیم: یکی از فیودالان درین ولایت پدرود حیات گفت و بعد از سرش تمام اراضی و اموال ملکیتش را خانمش اداره میکرد. این خانم بیوه چون فهمیده و اجتماعی بود بزودی در جمله سرشناسان تود شناخته شد. و اعمال خیررسانی بدیگران او را محبوب همگان ساخت. از سوء اتفاقات واقعه ای بوقوع پیوست که پسر جوانش بدست یکی از اوباشان حق ناشناس به قتل رسید. این خانم در اول حال بسیار بدی داشت و شدیداً از مرگ فرزند رنج میبرد. اما وقتی به دائره تصمیم پا نهاد حالتش بهتر شد.

او تصمیم گرفت تا قصد خود را از قاتل بگیرد و حق خود را بستاند. محکمه ابتدائی را با ارائه دلائل و شواهد در خود قندز طی کرد و مراحل استیناف و تمییز را در کابل گذشتاند و بافرمان و حکم محکمه تمییز که مبنی بر قصاص قاتل باشد، موفقانه به قندز برگشت. با شنیدن این خبر هلهله ای در بین مردم افتاد و شادباش و آفرین نثار خانم گردید. اکنون عمال دولت طبق حکم قانون و شریعت باید محکوم را به ید قدرت خانم قرار دهند تا حکم قصاص بالای او تطبیق و اجراء گردد.

از گذشته های دور در جامعه اسلامی ما رسم است که در چنین احوال چند نفر از بزرگان و متنفذین نزد قصاص کننده میروند و از محکوم شفاعت میکنند که از قتل و قصاص او صرف نظر کند بگذارد که قاتل مابقی عمر خود را در پشیمانی و فشار وجدان در محبس سپری کند. تصادفاً در همین ایام اعلیحضرت محمد ظاهر شاه وارد شهر قندز شده و ضمن خوشگذرانی ها و عیاشی های خود در هوتل سپین زر نزول اجلال فرموده بود. سرور خان ناشر رئیس شرکت سپین زر که از دوستان خاص اعلیحضرت بود، یک کوشک خاصی را در هوتل سپین زر تخصیص داده بود که بنام اعلیحضرت یاد میشد و کسی دیگر اجازه دخول در آن را نداشت.

شفاعت کنندگان اهل قندوز که در بالا از آنها یاد آوری شد نزد خانم قصاص کننده رفتند و شفاعت کردند و از او خواستند تا از کشتن قاتل پسرش صرف نظر کند، چون جواب رد شنیدند، نزد اعلیحضرت آمدند و جریان را بیان داشته از اعلیحضرت خواهش نمودند تا آن خانم را احضار و توصیه نماید که از کشتن آن محکوم صرف نظر نماید.

اعلیحضرت این درخواست را به صفت یک وظیفه اخلاقی قبول کرد و خانم را احضار فرمود و ضمن یک توصیه دوستانه از او خواست تا از قصاص قاتل پسرش صرف نظر کند. خانم که

روز به روز عقده درونیش بزرگتر شده بود، گفت اعلیحضرتا! پدر شما که کشته شد یکنفر بود اما در مقابل او برای چند سال صدها فرزند آزادیخواه رشید و منور این جامعه به دار زده شدند، تیرباران شدند و محبوس گردیدند. فامیل هائی محبوس گردیدند که اطفال شیرخوار شان در تمام حیات خود روی آزادی را ندیدند، تا زمانی که طفل بودند با مادر در حبس زیستند و همین که به بلوغ رسیدند به زندان داخل ارگ انتقال یافتند و در همانجا با زندگی وداع کردند. در روز قتل و پارچه پارچه شدن عبدالخالق در یک روز چهل نفر بیگناه به دار آویخته شدند. آیا با تمام این گذارشات شما چگونه از من میخواهید که از مجازات قانونی و شرعی قاتل پسر صرف نظر نمایم. پادشاه با کمی تفکر که شاید زیر فشار و جدان خود نیز قرار گرفته بود سر بالا کرد و به حاضرین گفت: بگذارید این خانم به همان حقی که قانون برایش تعیین کرده برسد.

خواننده محترم! بسیار مشکل است درک نمائیم که فامیل فاطمه در چه حالت قرار دارد، بر مادری که جگرگوشه خود را بدین گونه ظلم و قساوت از دست داده است چه میگذرد و وقتی که مظلومانی بدانند که مرجع پرسش و دادخواهی ندارند و از همه سو ناامید هستند چقدر درد ناک است؟ دیگر دختران و جوانان دور و پیش چه اندازه در ترس و هراس اند. اینها همه مرتبط میشود به فرهنگ قبیله‌ی جامعه و ارتباطات و تعلقات. هر قدر وزیر، وکیل، قوماندان تنظیمی و مشاور زیاد شود به همان اندازه ظلم و ستم ناروای شان بر مردم زیاد میشود. هر وزیر، وکیل و مشاورین وابستگی از قبیل اقوام و یا خویشاوندانی دارند که از طرف آنها حمایت میشوند. این وابستگان بدون این که لیاقت و یا کفایتی داشته باشند، چوکیها را اشغال میکنند و از پرسش و بازخواست و موقوفی و برطرفی ایمن اند.

این شبکه اختاپوسی اند که مرکز و تارک آن در ارگ و مقامات بالا ست و چنگال هایش تمام مملکت اسلامی "دیموکراتیک" را گرفته. اگر چنین نباشد چرا والی قندز که قتل‌های بیشمار در ساحه تحت ولایتش صورت میگیرد باز هم بر حال است؟ نه کسی از او چیزی میپرسد و نه سبکدوش میشود.

همچنان شعبات امنیه که چوکیها را در بدل سرقلفی بدست می آورند و با طمینان هرچه خواهند میکنند هرگاه وجدان بیدار وجود داشته باشد، باید قومندان امنیه زهر بخورد و والی بزود ترین فرصت استعفاى خود را تقدیم نماید. چون چنین نیست پس وای بحال مردم زجر کشیده و مایوس و ناامید مملکت. وای بر مردم بیچاره که قومندانان، تفنگداران، واسطه داران و کسانی که بر دوش ایشان سوار اند و از خیرات سر ایشان بدون مسؤولیت و وجدان به مقامات بالا قرار دارند.